

نجات از جام‌جهانی دولتها

امین حصوری

مسابقات جام جهانی فوتبال بار دیگر سراسر جهان را با وجود شکافها و تنشهای حاد و بی‌پایانِ آن به سان دهکدهای آرام و یکپارچه نمودار ساخته است. «جادوی فوتبال» چنان در کار به حاشیه‌راندن حوزه‌های «غیرجذاب» اجتماعی-سیاسی است که گویا تا واپسین روز جام جهانی هیچ اختلالی در تماشای این نمایش باشکوه روا نیست.

اگر مرگ کارگران برای تسریع ساخت و ساز ورزشگاه‌ها، و سرکوب خونین اعتراضات متعدد کارگران و زحمت‌کشان برزیل در آستانه‌ی جام‌جهانی شکافی چشمگیر در این پیوستار کاذب ایجاد نکرده است، دور از انتظار نیست که تشدید بحران خاورمیانه با بازیگری «دولت اسلامی عراق و شام» (داعش) هم رویداد «تازه» و مهمی نباشد.

نفوذ و گسترش پوپولیسم فوتبالی هنگامی عیان‌تر دیده می‌شود که ببینیم اغلب فعالین مدنی و مفسران و منتقدانِ سیاسیِ «رادیکال» نیز اینک قطب‌نمای دغدغه‌های فصلی خود را با هیجانات فوتبال تنظیم کرده‌اند و به تناسب موقعیتِ روز، «اندکی» ناسیونالیست و «توده‌ای» شده‌اند. گویا توافق نانوشته‌ای برای هم‌نوایی در این شادی و هیجان جمعی وجود دارد که بر مبنای آن باید جایگاه و کارکردهای سیاسی خود فوتبال (این میانجیِ کنونیِ تب و تاب عمومی) را از دایره‌ی نقد خارج کرد. بر این اساس، در امتداد باور به خاص‌بودگیِ موقعیت و تمرکز همگانی بر فوتبال، آسیب‌شناسی وضعیتی که خصلت‌های این خاص‌بودگی را تعیین می‌کند به تعلیق درمی‌آید، تا پس از پایان جام‌جهانی مناسبتِ دیگری - برای فراموشی آن- از راه برسد. درحالی‌که با نظر به تعلیق‌ناپذیریِ حرکت قهقراییِ امروز جهان، شرایطی که امکانات به پرسش گرفتن روندِ این حرکت و مقاومت علیه آن را محدودتر سازد، درخورِ بی‌رحمانه‌ترین نقدهاست. با این حال غیرسیاسی دیدنِ فوتبال و جداسازی انتزاعیِ جام‌جهانی از کلیت نظم مستقری که دلالت‌های امروزی و کارکردهای واقعی آن را تعیین می‌کند، شیوه‌ای رایج برای پاکوبی در این ضیافت همگانی است. این همان شیوه‌ایست که برای گریز فرضی از جزم‌گراییِ مکتبی، تحلیل یک پدیده‌ی معین را مستلزم جداسازی «کارشناسانه»ی آن از سایر پدیده‌ها و تفکیک آن از ساختارهای ارتباطی و برسازنده‌ی آن می‌داند. در این میان، برخی از

مفسران^۵ جاذبه‌ی فراگیر فوتبال را مبنایی کافی برای نوع دیگری از تحلیل تلقی کرده و با تکیه بر خودویژگیِ «مردمی» این پدیده، هر نوع نگاه انتقادی به آن را فروکاهنده و جزمی می‌دانند؛ یا بر همین مبنا، هر نقدی به کارکردهای سیاسی و اجتماعی فوتبال را برآمده از برج‌عاج‌نشینی و تفرعنِ روشنفکری قلمداد کرده و به این ترتیب می‌کوشند رویکردی «باز» و در جانب «مردم» اتخاذ کنند!

در سرمایه‌داری متاخر، مناسبت‌های ادواریِ صنعت سرگرمی، نظیر جام‌جهانی فوتبال، ضمن دور کردن نگاه‌ها از شکاف‌ها و بحران‌های وضعیتِ مستقر، با درگیر ساختن همگان در تصویر افسون‌زده‌ای از جهان (تصویری کارناوالی و فانتزی‌گونه)، در مراتب مختلفِ مخدرهایی بر وضعیت‌اند. اساساً دوام مناسبات پر رنج و ستمی که اکثریت مردمان جهان در آن زیست می‌کنند، نیازمند اسطوره‌پردازی از این مناسبات و تأمین مسکن‌ها و مخدرهایی برای نامرئی‌سازی و تحمل‌پذیر ساختن آنهاست؛ روندی که با مشارکت نسبیِ خود افراد و بسترسازی برای چنین مشارکتی انجام می‌شود. در همین راستا امروزه فناوری‌های پیشرفته و ابزارهای متنوع ارتباطی- رسانه‌ای به یاری مذاهب کهن آمده‌اند تا بر بستر سکون فراگیر و فروبستگیِ وضعیتی سیاست‌زُدایی شده، دامنه‌ی این تخدیر همگانی را گسترش دهند و تأثیرات آن را تضمین کنند. و البته نباید از یاد برد که سرخوشیِ نشئه‌گی، خصلتی مُمسری دارد؛ یعنی مناسک نشئه‌گی هر چه جمع‌تر باشد، امکان فراگیر شدن و قدرت هنجارآفرینیِ آن بیشتر است. با این حال، همانند رویکرد مارکس به مذهب، پیش از هر چیز باید به مناسباتی نظر کرد که نیاز به این تخدیر را امری کما بیش همگانی و دایمی می‌سازد و یا پایه‌ی مادی آن را برمی‌سازد؛ پس فوتبال هم بخشی از روح مذهبیِ یک جهان بی‌روح است.

اما جام جهانی فوتبال مشخصاً کارکرد اساسی‌تری هم دارد و آن تشدید مرزهای ملی و احیای ناسیونالیسم است. هیجانات جهانی و فراملیِ فوتبال (که ظاهراً سوییهِ جهان‌گستری این مسابقات را تأمین می‌کند) جز از طریق برجسته‌سازی مرزها و شکاف‌های میان کشورها و تشدید هویت‌یابی‌های ملی ممکن نیست. این روزها حک شدن پرچم‌های ملی بر چهره‌ها و لباس‌ها و اغلب اشیای ساکن و متحرک در فضاهای شهری و رسانه‌ای، روشن‌تر از هر نماد دیگری واقعیتِ این هویت‌یابی ملی را آشکار می‌کند. در سوی دیگر، هر آن چیزی که میانجی اتحاد ملی می‌گردد، به ناگزیر شکاف‌های درونی یک جغرافیای سیاسی را نیز فرو می‌پوشاند، و بدین ترتیب^۶ افراد انکارشدگی و طردشدگیِ واقعی خود

در مناسبات موجود را با پیوستن فرضی به پیکره‌ی موهوم ملت به فراموشی می‌سپارند، یا با نوایی پرجاذبه به چنین کاری فراخوانده می‌شوند. در این زمینه فوتبال هم کارکردی مانند جنگ دارد؛ رویدادی که همگان را به چشمپوشی از موقعیت خود فرامی‌خواند. از این نظر در ایران هم جام‌جهانی فوتبال یکی از مناسبت‌های کلانی است که شکاف حاد طبقاتی و ستم‌های قومی، جنسیتی، مذهبی و غیره را می‌پوشاند تا تصویری از یک ملت واحد ایجاد کند. و این درست همان نقطه‌ی تلاقی جام‌جهانی با «دولت آشتی ملی» ست؛ امری که ترجمان آن در سرمایه‌گذاری تبلیغاتیِ هنگفت حاکمیت برای «حضور ملی» باشکوه و پرطنین در این مسابقات قابل مشاهده است. البته بار دیگر در همنواییِ «رادیکال» با این «ضرورت» ملیِ فرادستانه، با داعیه‌هایی مواجهیم که شادی و هیجان جمعیِ برآمده از مسابقات فوتبال را دست‌مایه‌ی احیای «امید» مبارزاتی قلمداد می‌کنند، بی‌آنکه نیم‌نگاهی به دلایل نیازمندی مزمن ما به این میانجی‌های پوپولیستی و یا سایر کارکردهای محتمل آن‌ها داشته باشند. ... در برابر این منطق بیش‌سینال و اَبَر-امیدوار تنها می‌توان گفت: بر چشم بد لعنت!

در هر حال اینک تقریباً همگان، از پوزیسیون و دولتمرد و کارشناسان و مدیرانِ نظامی-امنیتی تا اپوزیسیون و روشنفکر و فعالان سیاسی-مدنی، به رغم اختلافاتِ مفروض و معمولِ میان این دو طیف، خواهان پیگیری هیجان بازی‌های فوتبال‌اند و هر یک به شیوه‌ی خود بر طبل این هیجانات می‌کوبند. در این موقعیت، دسته‌ی دوم خواه‌ناخواه در این گرایش با دسته‌ی نخست سهیم می‌شود که شکاف‌ها و تنش‌های موجود در جامعه را نادیده بگیرد؛ گیریم اولی این تنش‌ها و ستیزها را به طور فعال انکار و تحریف می‌کند، و دومی به طور انفعالی و تلویحی خواهان تعلیق موقتی آنهاست. در همین راستاست که منطق احیای امید ملی (به میانجی فوتبال) سر برمی‌آورد و به‌رغم داعیه‌های رتوریکِ خود با منطق آشتی ملی و کارکردهای مدیریتی-هدایتی آن در می‌آمیزد. با مفروض گرفتن چنین منطقی شاید برای مثال باید از پنج‌هزار معدنچیِ شهر بافق که ششمین هفته‌ی اعتصاب خود را می‌گذرانند بخواهیم که تا پایان بازی‌های جام جهانی صبوری کنند تا مازادهای ارتقای «امید ملی» به آنجا برسد؛ یا از دولتی که با همه‌ی بازوهای امنیتی‌اش متولّی اصلی «فوتبال ملی» است و -همانند سایر دولت‌ها- پخش تلویزیونی بی‌وقفه‌ی مسابقات فوتبال را وظیفه‌ی خدشه‌ناپذیر خود می‌داند درخواست کرد (طبعاً به شیوه‌ی انتقاد و تشویقِ توامان!) که فارغ از هر گونه تبعیضی، در همه‌ی میادین و مکان‌های عمومیِ کشور صفحات بزرگ تلویزیون نصب کند تا کسی از

ضیافت ملی و جهانیِ اخیر بی‌نصیب نماند؛ از جمله در محله‌های اعتصاب کارگران و به طور کلی در همه‌ی فضاها یی که حرکتی علیه سلطه و ستم، یا مبارزه‌ای برای نان و شرافت و رهایی جریان دارد.

۲۴ ژوئن ۲۰۱۴

ممنون

مقاله مفهوم و آموزشی است گویا و دارای رابطه منطقی در ساختار می باشد. به سهم خود از نویسنده ممنونم. ناصر ایرانی

آقای پروفیسور

پروژه اجتماعی شدن در اینجا اصلاً نا مفهوم است.

کودک غیر قانونی حق با سواد شدن ندارد!؟

گفت و گو با معلمی که به جای معلمی سبزی پاک می‌کند
هاله صفرزاده

دیگر در کوچه پس کوچه‌های شهرک‌های اطراف تهران، اثری از مدارس خودگردان افغان دیده نمی‌شود. مدارس که در زیرزمین‌ها با همت جوانان باسواد مهاجر افغان برای سوادآموزی کودکان هموطنشان ایجاد شده بود. این مدارس بسته شدند چرا که افغان‌ها باید به کشورشان

برمی‌گشتند.

در کنار بستن مدارس خودگردان، همان سالها شهرداری ترفندی هم به انجراوهایی زد که به بچه‌های افغانی درس می‌دادند. گفته بودند بیا بید لیست بچه‌های افغان را بدهید تا ما سرانه‌ای به شما بدهیم. بعد هم معلوم شد تمام کسانی که اسمشان را به شهرداری داده بودند به افغانستان برگردانده شدند.

مدارس بسته شدند اما مهاجران به افغانستان برنگشتند یا اگر هم به زور فرستاده شدند بار دیگر با تحمل هزینه‌های گزاف بازگشتند. چرا که در افغانستان جنگزده هنوز امنیت وجود ندارد، هنوز کاری نیست که بتوان با آن گذران زندگی کرد. شرایط آنقدر بد است که دشواری‌های زندگی در ایران را به جان می‌خرند و باز می‌گردند و در این گیرودار رفت و آمد و "کارت اقامت" و "مهاجر غیرقانونی" و "دیپورت" و "بازگشت" و ... این کودکان هستند که از تحصیل محروم می‌شوند. این کودکان هستند که به جای درس و تحصیل و بازی، باید کار کنند. در خیابان‌ها در میان زباله‌ها دنبال جمع‌آوری ضایعات باشند یا به دستفروشی و فال فروشی و... پردازند و به جرم فرزند "مهاجر غیرقانونی" بودن باید از تحصیل محروم شوند.

یکی از معلمان سابق این مدارس را پیدا کردیم. با او به گفت و گو نشستیم. از تعطیلی مدرسه اش گفت. این تعطیلی آن چنان تاثیر بدی روی او داشت که نمی‌توانست به راحتی از آن صحبت کند. می‌گفت با من آن گونه رفتار کردند که دیگر تا زمانی که در ایران هستم فکر آموزش دادن را هم نمی‌کنم. وقتی مدرسه را بستند بهشان با خنده گفتم:

"حالا که تمام جوی‌ها در ایران کنده شد، لوله‌های گاز به تمام ایران رسید، دیگر احتیاجی به "افغانی" ندارید... پس بگذار بچه‌های مهاجر بی‌سواد بمانند تا نسل بعدتان هم کارگر بی‌سواد و ارزان "افغانی" داشته باشد.

از او پرسیدم به چه جرم و اتهامی مدرسه را بستند؟

گفتند: "کارتان غیرقانونی است. کسی که کارت ندارد نباید درس بخواند."

اما مگر درس دادن به بچه‌ها، باسواد کردن آنها، از توی خیابان‌ها

جمعشان کردن جرم است؟ کار من غیرقانونی نبود. کدام قانون می‌گوید نباید بچه‌ای درس بخواند؟ بهشان گفتم:

“اگر به بچه‌ها درس یاد ندهم این بچه‌های کار بی‌سواد در جامعه ی شما چه خواهند شد؟ اینها که می‌روند از توی سطل زباله آشغال جمع می‌کنند و از نظر شما بی‌فرهنگ هستند، ذاتا که بی‌فرهنگ نیستند. شما نمی‌گذارید درس بخوانند و سواد یاد بگیرند. می‌دانید اینها چقدر باهوشند و چه استعدادی دارند؟ چقدر دوست دارند درس بخوانند. بیشتر اینها اینجا به دنیا آمده‌اند. اینها، ماها، ایرانی هستیم. هنوز یک قرن نشده که افغانستان از ایران جدا شده ... آیا این بد است که من آموزش بدهم تا این بچه‌ها راه صحیح زندگی را بیاموزند؟ این بچه‌ها در کنار بچه‌های شما بزرگ می‌شوند ...”

اما آنها خواستند که این بچه‌ها در همان سطح “افغانی” بمانند. بی‌سواد باشند. گفتند دیگر حق ندارید آموزش دهید. حتا کلاس قرانم را هم بستند. خیلی دوندگی کردم تا همان کلاس قرآن را هم داشته باشم. باید امتحان می‌دادم، می‌رفتم وزارت خارجه و خلاصه از هفت خان می‌گذشتم تا مجوز کلاس قران را می‌گرفتم. ولی پیگیری نکردم. چون گفتند:

” فقط حق آموزش قران را داری. نباید ببینیم بچه‌ای در کلاست مداد دستش باشد؟! ”

نگفتند چرا نباید بچه‌ها در کلاس قران مداد دست بگیرند؟

چرا. منظورشان این بود که آموزش و درسی درکار نباشد. بچه‌ها نباید در کنار قران، سواد یاد بگیرد. می‌گفتند “به هیچ عنوان حق آموزش ندارید. بچه‌ها اگر قانونی هستند باید بروند مدارس دولتی و اگر غیرقانونی هستند باید برگردند افغانستان”. گفتم، آخر به بچه‌ای که سواد ندارد من چه بیاموزم؟ عربی قران را یاد بگیرد ولی نفهمد، چه فایده‌ای دارد؟ مگر نمی‌گویید قران بزرگترین مرجع است. آیا نباید آن را فهمید؟”

چقدر با این سیاست توانستند مهاجران غیرقانونی را به افغانستان برگردانند ؟

صفر. فقط یک تعداد بچه‌ی بی‌سواد باقی ماندند.

از شرایط زندگی برایمان بگو

پدرم به دلیل جنگ‌ها و مسایلی که در افغانستان به سرمان آمده بود، بیماری اعصاب داشت و مادرم مجبور شد از سال ۷۰ شروع به کار کند. با سه چهار تا بچه مدرسه رو و تامین هزینه‌های زندگی سخت بود. این طوری بود که مادرم سبزی پاک کردن را شروع کرد.

عمویم سبزی می‌آورد و ما پاک می‌کردیم و عمویم می‌برد همین اطراف خانه‌مان می‌فروخت تا کم کم حال پدرم بهتر شد ولی از همان موقع تا حال سبزی پاک کردیم. مادرم آنقدر سبزی پاک کرده بود که کمرش خم شده بود تا وقتی که شرایط جور شد که از ایران برود. من ازش خواهش کردم که برود. گفتم تا کی می‌خواهی اینجوری کار کنی. اینقدر سبزی پاک کنی که بمیری و بعد پدر، خدای ناکرده بمیرد و... و همه‌مان زیر بار سبزی پاک کردن بمیریم. الان مادرم و خواهر رفته‌اند اروپا. شرایطشان خوب است. دیگر کار نمی‌کند. حقوقی بهش می‌دهند، بیمه شده و همه چیزش رایگان است. از همه نظر ساپورت می‌شود.

اما من هنوز توی زیرزمین می‌نشینم تنها، رادیو پیام گوش می‌کنم و سبزی پاک می‌کنم. خوب یک دختر مجرد افغان که نمی‌تواند از خانه خارج شود. اما وقتی مدرسه داشتم وضع فرق می‌کرد.

روزی چند بسته سبزی پاک می‌کنی؟

بستگی دارد. الان که وضع فروش خوب نیست روزی حدود هزار بسته‌ی کوچک درست می‌کنم.

برای این هزار بسته چقدر درآمد داری؟

بیست تا بیست و پنج هزار تومان بعضی روزها سی هزار تومان. من، برادرم، زن برادرم، پدرم و برادر کوچیکم همه درگیر این کاریم.

یعنی ۵ نفر آدم کار می‌کنید و فقط روزی سی هزار تومان درآمد دارید؟

بله. تازه برادرم می‌رود از سر باغ سبزی می‌آورد که این قدر درآمد داریم.

روزی چند ساعت کار می‌کنید؟

از ۶ صبح تا ۴ بعد از ظهر.

عضی وقتها هم از دیگران کمک می‌گیریم. خانم برادرم الان باردار است و نمی‌تواند مثل قبل کار کند.. در همسایگی‌مان خانمی بیوه هست که کمک می‌کند. برای هر بسته‌ی کوچک ۲۰ تومان بهش می‌دهیم.

سبزی خاصیتش این است که درآمدت روزانه است. کار کردی پول داری، کار نکردی پول نداری. اما نمی‌صرفد. سبزی خراب می‌شود. ماندگاری ندارد. ضرر دارد. راه دیگری هم نداریم. پدرم اگر هم برود کارگری کند نمی‌تواند پولش را بگیرد. سالها در افغانستان خودمان کارگر داشتیم حالا برایش سخت است که کارگری کند. چند سال قبل سبزی را تعطیل کردیم. رفت یک جایی کارگری کرد پولش را ندادند. دیگر نرفت. پدرم خیلی از لحاظ بدنی قوی بود از پارسال مریض شد فکر می‌کنم سخته کرده است. می‌گوید وقتی کفش از پایم بیرون می‌رود نمی‌فهمم. نتوانستیم او را پیش دکتر متخصص ببریم با این ویزیت‌های گران و دارو... حالا خیلی ضعیف شده است. الان هفتاد سالش است ولی هنوز ارزش کار می‌کشیم.

چطور شد معلم شدی؟

اول خواهرم معلم شد. او خیلی باهوش بود. خیلی هم سختی کشید. من یک هزارم خواهرم هم سختی نکشیدم. درس خواندن دختران را او در خانواده رسم کرد. تا قبل از اینکه او به مدرسه برود در خانواده‌ی ما نمی‌گذاشتند دخترها مدرسه بروند. خواهرم خودش رفت ثبت نام کرد. به مدیر مدرسه گفته بود که می‌خواهم مدرسه بیایم. با لباس خانه رفته بود. مدیر گفته بود برو با بزرگترت بیا. شما کارت ندارید؟ تو نمی‌توانی درس بخوانی. گفته بود پس چرا برادرم درس می‌خواند؟ من هم می‌خواهم درس بخوانم. بعد که فامیل فهمیدند او مدرسه می‌رود، تمام اقوام دخالت کردند که او را از مدرسه بیرون بیاورند. ولی برادر بزرگم نگذاشت. تنها فردی بود که در مقابل همه ایستاد و گذاشت ما درس بخوانیم. بعد، دیگر سیل دختران فامیل بود که به مدرسه رفتند.

من درس خواندن را سال ۷۳ شروع کردم. البته خواندن تمام کتاب‌ها را بلد بودم ولی نوشتن را نمی‌دانستم. عاشق درس خواندن بودم. یکی از برادرانم نمی‌گذاشت. برادر دیگرم گفت چه طوری می‌خواهید جوابش را بدهید و از من حمایت کرد. این طوری بود که من هم به کلاس نهضت رفتم و با سواد شدم. نمی‌دانید با چه سختی درس خواندم. خودم رفتم اسمم را نوشتم. همین برادر بزرگم و مادرم کمکم کردند تا توانستم درس بخوانم. سبزی پاک کردم و تا سوم دبیرستان رشته‌ی تجربی درس

خواندم و با این شرایط دیپلم گرفتم. دوست دارم در رشته‌ی زمین شناسی یا مامایی درس بخوانم. خواهرم دانشگاه قبول شد دوبار. ولی نگذاشتند برود. تازه اگر ما دانشگاه هم برویم وقتی لیسانس بگیریم باید از ایران برویم. یک روز بعد از لیسانس نمیتوانیم در ایران بمانیم. بعد از این که نتوانست دانشگاه برود شروع کرد به باسواد کردن بچه‌ها. مدرسه را باز کرد و دو سه سال بعد من هم شدم همکار خواهرم.

از تجربه‌ی خودت، از معلمی بگو

تجربه‌ی خیلی خوبی بود. من هفت سال معلم بودم. الان دو سال است که مدرسه‌ام بسته شده و کارگری می‌کنم. زمانی که وارد کلاس می‌شدم اگر بزرگترین مشکل را داشتم فراموش می‌کردم. باور کنید حتا وقتی به بچه‌ای کثیف و دست و صورت نشسته نگاه می‌کردم، احساس می‌کردم که زنده‌ام.

در آن روزها از ساعت ۶ صبح بیدار می‌شدم تا ده سبزی پاک می‌کردم. چون می‌گفتند باید پاک کنی. ده صبح با خواهرم می‌رفتم مدرسه بدون این که نهار و صبحانه بخورم تا ساعت ۴ عصر هم درس می‌دادم. باور کنید نه سردرد می‌گرفتم نه خستگی سرم می‌شد. احساس می‌کردم آن ساعاتی که در مدرسه با بچه‌ها مشغولم اصلا جزو ساعات تلف شده‌ی عمرم نیست. اصلا توی این ۷ سال پیر نشدم. زمانی که می‌توانستم به بچه‌ای نشستن را یاد بدهم (آخر آنها نمی‌نشستند همه‌اش می‌ایستادند) خودکار و مداد گرفتن را یادش می‌دادم، احساس می‌کردم وارد مرحله‌ی بالاتری از زندگی‌ام شده‌ام. جایگاهی که نمی‌توانم وصفش کنم. آرزو می‌کنم بار دیگر معلم بودن را تجربه کنم.

چند تا دانش آموز داشتی؟

من کارم را با ۱۵ دانش آموز کلاس دومی شروع کردم. همان سال من خودم داشتم سوم دبیرستان را می‌خواندم. توی یک زیرزمین کوچک ۹ متری. دو تا کلاس داشتیم. پرده زده بودیم کلاسها را جدا کرده بودیم. پول پیش کرایه این جا را دوستان کمک کرده بود.

نزدیک یک سال اینجا بودم. بچه‌ها بدون نیمکت و موکت می‌نشستند و درس می‌خواندند. سر سال دانش‌آموزانم شدند سی چهل تا. سخت بود. دیگر مدرسه را کردم سه شیفت دو ساعته.

شانس آوردم یک پول قرعه کشی بردم. اگر آن پول نبود نمیتوانستم

جای بهتری بگیرم. برای کار خیر، همیشه دست خدا همراهان بوده است. به بچه‌ها گفتم نفری ۵ هزار تومان بیاورند تا کلاس را عوض کنیم. صد هزار تومان جمع شد. اسمم را در آن قرعه کشی نوشتم. ماه بعد که باید جابه جا می‌شدیم قرعه‌کشی صندوق تعاونی محله را بردم، حدود ۹۳۰ هزار تومان. این طوری بود که توانستم جای بهتری بگیرم و کار را ادامه بدهم. زمانی که مدرسه را بستند، نمی‌دانم با چه مجوزی، حدود ۹۰ تا شاگرد داشتم.

از خیلی‌هاشان پول نمی‌گرفتم. آنهایی که پدر نداشتند. آنهایی که پدرسخت‌گیر داشتند که به خاطر پول سخت‌گیری می‌کردند یا با خاطر حجاب و می‌گفتند که چون بچه‌ها دخترند نباید از خانه بیرون بروند و ... به همه‌ی این جور بچه‌ها رایگان درس می‌دادم یا کمتر می‌گرفتم. با عشق درس می‌دادم. تفاوت نمی‌گذاشتم بین آن که پول می‌داد و آن که رایگان بود. حتا اگر درس هم نمی‌خواند سعی می‌کردم وادارشان کنم درس بخوانند. خیلی‌هاشان پدر معتاد داشتند. ماهی دوهزار تومان می‌گرفتم. الان چند تا مدرسه‌ای که هست می‌گویند ماهی بیست هزار تومان می‌گیرند. مال خانم... همان که رفته بود آدرس مدرسه ما را داده بود و باعث شد که مدرسه ما بسته شود.

از شاگردانت بگو

بیشتر شاگردان من بچه‌های کار بودند. بچه‌ی ۷ یا ۸ ساله را ساعت ۸ شب توی کوچه مشغول کار می‌دید، فال می‌فروخت. خانواده‌اش مجبورش می‌کردند کار کند. بیشترشان نان خشکی بودند. خیلی از خانواده‌ها به درآمد بچه‌ها نیاز داشتند اما خیلی‌هاشان از روی عادت بچه‌شان را سرکار می‌فرستادند. چون بچه‌ی فامیلشان می‌رفت او هم بچه‌اش را می‌فرستاد سر کار. من در باره‌ی کار بچه‌ها راه می‌آمدم. می‌گفتم بچه‌ای که درس می‌خواند نباید از کارش بزند. برای این که بگذارند بیایند مدرسه. بعضی وقت‌ها چرخشان را جلوی مدرسه می‌گذاشتند و می‌گفتند می‌خواهیم بیاییم درس بخوانیم. می‌گفتم بیایید. در را باز می‌گذاشتم تا هم از چرخشان مواظبت کنم و هم آنها بتواند درس بخوانند. بیشتر مادرها بی‌سواد بودند اما می‌خواستند که بچه‌هایشان به خصوص دخترانشان درس بخوانند.

من هم با آنها همکاری می‌کردم. این اواخر از پسرها ۵ هزار تومان می‌گرفتم. و از دخترها دو هزار و پانصد تومان. با این شیوه کار می‌کردم چون فکر می‌کردم در آینده هیچ مادری نباید بی‌سواد باشد. وقتی درس می‌خواندند برایشان جوری از آینده گفته بودم که عاشقانه

درس میخواندند. من خانهای دانشآموزانم نمیرفتم، ولی وارد روح و روانشان میشدم و میکشاندمشان مدرسه. الان که مدرسه بسته شده، همه به خیابانها برگشتهاند. هنوز هم گاهی آنها را در خیابان میبینم. میگویند خانم کی مدرسه را باز میکنی. فقط اشک در چشمانم حلقه میزند و با بغض میگویم: "نمیگذارند!"

توی این هفت سال شاید ۵۰۰ نفر بیسواد را باسواد کردم. تا پنجم درس میدادم. مدرسه دولتی ما را به رسمیت نمیشناخت. ولی در واقع میشناخت. بچه‌ای که می‌آمد پیش من تا کلاس سوم میرفت مدرسه دولتی او را قبول میکردند و تعیین سطح میکردند و سرکلاس چهارم میشست. البته اگر کارت اقامت داشت. آنها کار ما را میشناختند. میدانستند بچه‌ها، خوب درس یاد گرفته‌اند.

اگر بخواهم در یک جمله بگویم معلمی شغل نیست عشق است. وقتی ساعت ۴ مدرسه خالی میشد من متوجه میشدم که چقدر مشکلات دارم. باید بروم خانه و دوباره همان وضع و...

فکر میکنی که برای حل مشکل تحصیل کودکان مهاجر چه راه حلی هست؟

درس خواندن در همه‌ی جهان برای بچه‌ها آزاد است. هیچ کس نباید جلوی آموزش کسی را بگیرد. اما می‌گویند ما اینجا غیرقانونی هستیم. آن‌ور افغانستان هم کار نیست. اگر بتوانی روزی ۵۰ افغانی در آنجا در بیاوری، میتوانی زندگی کنی. ولی کار نیست، درآمد نیست. اگر مهاجران بتوانند برگردند خوب است. به نظر من خانواده‌ها باید بدانند که زندگی خودشان که فنا شده زندگی فرزندشان را فنا نکنند. ولی خیلی از آنها به خاطر نان از علم گذشته‌اند. باید حساب بچه‌ها از پدر و مادرهایشان جدا باشد. بچه‌ها بدون هیچ اما و اگر باید درس بخوانند، آن هم بدون پرداخت پول. میدانید مدارس دولتی از بچه‌های مهاجر قانونی چقدر پول میگیرند. برای اکثر خانواده‌ها امکان پرداخت چنین پول‌هایی نیست. کاش روزی برسد که هیچ بچه‌ای از تحصیل محروم نباشد.

توپ‌های فوتبال جام‌جهانی و کودکان کار پاکستانی

براساس آمارهای منتشر شده امروزه حدود ۸۰ درصد از توپ‌های فوتبالی که در سراسر جهان مورد استفاده قرار می‌گیرند، در پاکستان تولید میشوند. در شهر سیالکوت هزاران کودک بین سنین پنج تا ۱۴ سال به ۱۰ تا ۱۱ ساعت کار جهت امرار معاش خود و هزینه زندگی خانواده‌شان مجبور به کار در مراکز دوخت توپ هستند که دستمزد آنان در ازای

استراتژی چپ برای گذار به نظام دموکراتیک

جمشید مهر - احمد آزاد

ما، بخشی از چپ های ایران، به آزادی، دموکراسی، برابری، همبستگی انسانی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم اعتقاد داشته و برای تحقق آن ها در ایران مبارزه می کنیم. آزادی با عدالت اجتماعی و سوسیالیسم با دموکراسی پیوندی ناگسستنی دارند.

در راه نیل به سوسیالیسم، که همواره و از همین امروز برای آن تلاش و مبارزه می کنیم، هدف مقدم ما سرنگونی حکومت اسلامی و استقرار نظام جمهوری دموکراتیک و لائیک در ایران است.

نظام جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی نظامی است سرمایه داری، استبدادی که با تلفیق دین و دولت در بنیاد خود (قانون اساسی، ولایت مطلقه فقیه و ساختار رژیم سیاسی)، در ساختارهای حقیقی و حقوقی، در قضا و آموزش و پرورش، در قواعد حاکم بر ساختار قدرت و قوای قهریه، با ایجاد تبعیضات گوناگون، سلطه دائمی سرکوب و خفقان، ... مانع اعمال اراده مردم و حق حاکمیت و حق انتخاب آنان برای تعیین سرنوشت خویش، در تضاد با دموکراسی و مانع اصلی تکامل جامعه ایران و تحول دموکراتیک آن است.

با توجه به ماهیت و عملکرد ۳۵ سال حکومت اسلامی، این نظام اساساً اصلاح ناپذیر است از همین رو ایجاد امید نسبت به اصلاح پذیری رژیم دامن زدن بر توهم است. در همین حال ما از مطالبات و مبارزات مردم برای بهبود شرائط کار و زندگی شان و توانمند شدن مردم در اعمال اراده شان که رژیم را ناگزیر به عقب نشینی می کند، کاملاً حمایت می کنیم.

مبارزه برای براندازی نظام جمهوری اسلامی در راستای دموکراسی و برپائی ایرانی آزاد و آباد وظیفه مقدم انقلاب ایران است.

ما خواستار جدائی کامل بین دین و دولت بوده و هر نوع حکومت دینی یا موروثی را در تضاد با اصول و موازین دموکراسی می‌دانیم.

مختصات نظام جایگزین

تشکیل مجلس موسسان از طریق انتخابات آزاد برای تدوین قانون اساسی جدید، برابری مردم در مقابل قانون صرفنظر از تفاوت‌های جنسیتی، دینی، ملیتی، زبانی، قومی، مسلکی و عقیدتی، جدائی کامل دین و دولت، استقلال سه قوه، اجرایی، قضایی و قانون‌گذاری، احترام به عقیده و مذهب هر شهروند، پلورالیسم، تأمین آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی، تأمین حقوق دموکراتیک (حق تشکل و اجتماع، حق اعتصاب و ...)، حق رای همگانی، انتخابات آزاد و انتخابی بودن همه مسئولان، مبارزه علیه هرگونه تبعیض و برای برابرحقوقی همه شهروندان، حاکمیت قانون (با تأکید بر این مهم که هر قانونی مشروعیت خود را از اراده مردم کسب می‌کند)، تأمین برابر حقوقی زنان و مردان در همه زمینه‌ها، لغو شکنجه و اعدام، به رسمیت شناختن موازین حقوق بشر از جمله مختصات اصلی نظام جمهوری دموکراتیک مورد تأکید ما است.

حق کار و حق برخورداری از امکانات زیست برای تمامی شهروندان، تأمین اجتماعی و بیمه همگانی (اعم از درمانی، بیکاری و بازنشستگی) برای همه کسانی که در ایران کار و زندگی می‌کنند، تأمین نظارت و کنترل اتحادیه‌های کارگری و دیگر نهادهای مدنی بر موسسات بیمه و درمان، قراردادهای دسته جمعی کار و تعیین حداقل دستمزد، از مختصات این نظام دموکراتیک است.

ما بر گسترش و تعمیق دموکراسی که نیازمند کنترل و نظارت بر اقتصاد به وسیله مردم و تشکلهای آنان است، تأکید می‌کنیم. مصادره دارائی‌ها و ثروت‌های تصاحب شده بوسیله بنیادها و نهادهای مذهبی-سیاسی- نظامی، برقراری مالکیت اجتماعی بر بخشهای کلیدی اقتصادی، برنامه ریزی جامع برای رشد و توسعه پایدار و پاسخگوئی نیازهای اکثریت جامعه، تلفیق برنامه و بازار، ایجاد بخش عمومی، قوی و کارآمد را ضروری می‌دانیم.

مبارزه برای دفاع از محیط زیست امری تجملی نیست. کارگران و زحمتکشان شهری و روستائی بیش از دیگران از تخریب و تعرض محیط

زیست آسیب و زیان می بینند. ما بر ضرورت مبارزه برای حفظ محیط زیست تأکید داریم و آنرا جزئی از استراتژی چپ سوسیالیستی می دانیم.

نیروی گذار از جمهوری اسلامی به نظام دمکراتیک

جامعه ما به لحاظ تحولات گذشته و معاصر، و به رغم سیاست های جمهوری اسلامی، بر پایه مختصات جمعیتی و اجتماعی کنونی (جوانی جمعیت، گسترش شهرنشینی، میزان و سطح تحصیلات و سهم زنان در آنها، گسترش ارتباطات مدرن و...) بیش از هر زمان مستعد دموکراسی و آزادی است و وسیعترین قشرهای جامعه تشنه آزادی و خواهان دمکراسی هستند.

به زیرکشیدن جمهوری اسلامی نیازمند سازمان یابی و بمیدان آمدن اکثریت مردم جامعه کارگران و زحمتکشان، مزد و حقوق بگیران، فرودستان و اقشار و نیروهای آزادی خواه، دمکرات و لائیک است. آنچه که موجب می گردد تا این اکثریت عظیم پا به صحنه مبارزه بگذارند و پیکار علیه رژیم را پیش ببرند، مبارزه برای مطالبات و حقوق فردی و صنفی و اجتماعی ملموس و بلاواسطه آنان است. پیکار برای خواسته ها و بهبود شرایط زندگی این اکثریت عظیم و مبارزه برای آزادی و دمکراسی بستر اصلی بمیدان آمدن توده هاست. هر مبارزه ای برای استقرار دموکراسی با حضور و مشارکت سازمان یافته مردم برای تحقق این مطالبات و ارتقاء آگاهی آنان، به نتیجه خواهد رسید. پیوند مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی، زمینه اصلی گسترش و پیشروی چنین مبارزه ای است.

جنبش های مطالباتی، خاستگاه اصلی شکل گیری نهادهای مدنی و ایجاد تشکل های اجتماعی و گروهی حول خواسته های صنفی، اقتصادی و اجتماعی هستند. ایجاد و تقویت سازمان های اجتماعی، از قبیل اتحادیه های کارگری و کارمندی، نهادهای سراسری زنان، دانشجویان، نویسندگان، روشنفکران و روزنامه نگاران، اساتید دانشگاه ها، معلمان در مقیاس کشوری، و در یک کلام جنبشهای اجتماعی می تواند در تداوم خود و در همپیوندی در بین خود، جنبشی سترک و انقلابی را منتج شوند که پایه های حکومت را به لرزه درآورده و گذر از استبداد دینی به دمکراسی را در چارچوب اعمال اراده و حق حاکمیت توده ها میسر کند.

توازن قوای کنونی جامعه را مقاومت، پیکار و گسترش مبارزه توده های مردم (جنبش طبقه کارگر، زنان، ملیتها و دیگر جنبشهای اجتماعی ...)

و نیروهای سیاسی آزادی و دموکراسی خواه برهم میزنند.

ما ضمن تاکید بر روشهای مسالمت آمیز، از حق مردم در کاربست همه اشکال مبارزه برای دفاع از خود در برابر تهاجمات رژیم دفاع می‌کنیم. اشکال و ابزار مبارزه برای گذار از جمهوری اسلامی، گسترش اعتراضات، تظاهرات، گردهمائی، مبارزات فراقانونی، نافرمانی مدنی، اعتصابات صنفی و عمومی، تشکل یابی و سراسری شدن این اعتراضات، قیام و عصیان علیه جباریت حاکم است.

مبارزه برای دموکراسی بمعنای مبارزه برای تمام عناصر تشکیل دهنده آن است. تعلیق یا تعویق برخی از عناصر ضروری دموکراسی، آن را به امری غیرواقعی و صوری تبدیل خواهد کرد.

شناسائی حق تعیین سرنوشت ملیتهای ساکن ایران و دفاع از سیاست اتحاد داوطلبانه، خودگردانی در امور محلی از جمله در شکل فدرالیسم، پیشبرد سیاست عدم تمرکز جزء جدائی ناپذیر استراتژی گذار از جمهوری اسلامی و در راستای استقرار دموکراسی است.

اتحاد و ائتلاف ها

اتحاد و همکاری نیروهای چپ برای استقرار نظامی دموکراتیک و لائیک و همچنین برای گسترش دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم یک ضرورت است. ما برای اتحاد نیروهای چپ و برآمد گفتمان چپ مبارزه می‌کنیم. ما بر طرح و تبلیغ مواضع و دیدگاه های چپ در مورد مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، و تقویت پیوند با جنبشهای اجتماعی جاری در ایران و به ویژه جنبش کارگران و دیگر مزد و حقوق بگیران پا می فشاریم و برای ایجاد و گسترش ائتلاف دموکراتیک و تقویت موقعیت چپ در درون آن مبارزه می‌کنیم

نیروهائی که برای آزادی، جدائی دین از دولت، استقرار دموکراسی، حفظ استقلال و صلح و همزیستی مبارزه میکنند، باید تلاشهای خود را برای سامان دادن به یک ائتلاف وسیع جهت تحقق این اهداف دوچندان کنند. ما برای تشکیل و گسترش ائتلاف هر چه وسیعتر همه نیروهای دموکرات ، لائیک و ترقیخواه می‌کوشیم و همکاری و اتحاد همه نیروها، شخصیتها و جریاناتی را که در راه استقرار یک نظام جمهوری دموکراتیک و لائیک مبتنی بر اراده مردم به جای جمهوری اسلامی تلاش و پیکار میکنند، ضرورتی انکارناپذیر میدانیم.

همبستگی بین المللی

ما بر مبارزه علیه امپریالیسم و برای حفظ استقلال و حق حاکمیت ملی، حق تعیین سرنوشت ملل و حقوق بشر، برای تقویت همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشان، تنظیم روابط خارجی و بین‌المللی برپایه صلح و دوستی میان ملت‌ها پای می‌فشاریم. ما با هر نوع مداخله خارجی و آلترناتیوسازی نیروهای خارجی مخالفیم، در همین حال تلاش برای بازتاب مبارزات مردم ایران و جلب پشتیبانی بین‌المللی و منزوی کردن هر چه بیشتر جمهوری اسلامی را ضروری می‌دانیم.

چهارشنبه ۴ تیر ۱۳۹۳

انتخابات آزاد و منصفانه

استراتژی عبور مسالمت مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی!!

منوچهر مقصودنیا

تعریف انتخابات آزاد و پیش شرط‌های لازم برای برگزاری آن در اعلامیه اتحادیه بین‌المجالس به دقت و با جزئیات آمده است. مانند: "حق تمامی افراد برای مشارکت در اداره کشور خویش به طور مستقیم یا از طریق نمایندگان انتخابی، رأی دادن در انتخابات آزاد از طریق آراء مخفی، داشتن موقعیت یکسان برای نامزد شدن در انتخابات، و بیان عقاید سیاسی به طور فردی یا در شکل‌ها، " *

و یا در اصل ۴ بند ۱ درخصوص حقوق و مسئولیت دولت‌ها آمده است: "۱. دولت‌ها باید با استفاده از ابزارهای مختلف مبتنی بر قانون اساسی و نیز تعهدات بین‌المللی خود، یک چارچوب ساختاری را برای برگزاری انتخابات دوره‌ای، حقیقی، آزاد و منصفانه فراهم آورند. "

*

و اینکه چه حقوق و آزادی‌های فردی و شهروندی، و حقوق گروهی تشکیل‌دهنده احزاب باید وجود داشته باشد تا انتخابات آزاد عملی گردد، در این اعلامیه تشریح شده است.

عملکرد انتخابات آزاد در ایران بطور کلی، یعنی درپروسه گذر از

استبداد به دموکراسی و در شرایط ویژه حاضر با وجود حاکمیت رژیم مستبد و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، چه معنی ای می تواند داشته باشد؟

اگر قبول داشته باشیم که کشورمان دوران گذار از استبداد به دموکراسی را طی می کند و یکی از ارکانهای مهم و اصلی سیستم سیاسی دموکراتیک را برگزاری انتخابات آزاد بدانیم، نتیجه می گیریم که شعار انتخابات آزاد در عین داشتن عملکرد مرحله ای، راه کاری بلند مدت و استراتژیک هم می باشد. راه کاری با عملکرد چند وجهی. یعنی علاوه بر عملکرد اصلی انتخابات آزاد که در اعلامیه اتحادیه آمده است؛ " مشروعیت هر دولتی برگرفته از اراده مردم آن کشور است که از طریق برگزاری انتخابات حقیقی، آزاد و منصفانه به صورت دوره ای و بر مبنای مفهوم جهانی حق رأی یکسان و مخفی تحقق می یابد." عملکرد مرحله ای و در خدمت گذر از جامعه استبدادی به جامعه دموکراتیک را هم داراست.

به پاره ای از این وجوه اشاره می کنم:

۱ — استراتژی دموکراتیک و مسالمت آمیز برای عبور از نظام جمهوری اسلامی

هم اکنون می توان از ۳ استراتژی برای تحول سیاسی در ایران نام برد. استراتژی " اصلاح نظام "؛ استراتژی سرنگونی و استراتژی تحول بنیادین دموکراتیک و مسالمت آمیز.

در مورد ۲ استراتژی اصلاح نظام و سرنگونی به اندازه کافی، در دفاع و یا نقد و بررسی اش مقاله نوشته شده است. در این مطلب کوتاه بدان نمی پردازم.

جمهوری اسلامی دارای مشروعیتی مبتنی بر اراده مردم کشور که از طریق برگزاری انتخابات حقیقی، آزاد و منصفانه و بر مبنای مفهوم جهانی حق رأی یکسان و مخفی تحقق یافته باشد، نیست. چرا که تاکنون هیچ یک انتخاباتی که در جمهوری اسلامی برگزار شده آزاد نبوده است. و اساسا با وجود ساختار و قوانین حاکم بر نظام که مغایر ضوابط و معیارهای بین المللی می باشد، امکان برگزاری انتخابات آزاد در آن ممکن نیست.

نه " سیاست تغییر رفتار رهبری "، که سیاست و ورزی را در حد دعوای خانوادگی پائین می آورد، و نه شعار " اجرای بدون تنازل قانون اساسی " که بنوعی تداوم نظام را در اذهان زنده می کند، نمی

توانند چنان راه کاری باشند که علاوه بر دارا بدون خصلت مسالمت آمیز، جامعه را از نظام جمهوری اسلامی عبور داده و حاکمیتی دمکراتیک برکشور مستقر نماید.

راه کار اصلاح نظام، که با وجود قانون اساسی و ساختار توتالیتر و ایدئولوژیک حاکمیت تقریباً محال می باشد. هر راه کاری که هدف عبور از ساختار حقیقی و حقوقی استبدادی حاکم، و جایگزینی اش با ساختاری دمکراتیک را در دستور نداشته باشد، در خدمت تداوم رژیم قرار می گیرد. اما از درون یک انتخابات آزاد و منصفانه، درایران دولتی بیرون خواهد آمد که با نظام جمهوری اسلامی تفاوت ماهوی خواهد داشت. یعنی جامعه وارد مرحله بعد از جمهوری اسلامی خواهد گردید. و هم تحول انجام شده دمکراتیک و مسالمت آمیز خواهد بود.

آری، ویژگی دیگر این استراتژی، شکل دمکراتیک و مسالمت آمیز بودن آن است. برای این دمکراتیک است که مردم آزادانه و با حقوق برابر دست به انتخاب می زنند. مسالمت آمیز است، چرا که همه نیروها، سازمانها و احزاب دمکراتی که، معیارهای شناخته شده انتخابات آزاد و منشور جهانی حقوق بشر را پذیرفته اند، می توانند با حقوق برابر در آن شرکت نموده و تغییر و تحولات مورد نظر خود را از طریق صندوق رای عملی نمایند.

کوتاه سخن، این استراتژی هم امکان تحول بنیادین سیاسی و هم عبور از نظام جمهوری اسلامی را بصورت دمکراتیک و مسالمت آمیز فراهم کرده و کسی را هم از حیات سیاسی جامعه حذف نمی کند.

۲ — انتخابات آزاد بعنوان راه کاری برای هماهنگی و اتحاد عمل نیروهای سیاسی

علیرغم پیشرفت های مثبت و چشمگیر صورت گرفته در جامعه سیاسی ایران، در راستای تحمل دگراندیشان، همنشینی با دیگر نحله های سیاسی، هماهنگی و همکاری بین نیروهای مختلف سیاسی، اما جامعه مآهنوز با توافقی وسیع درگستره ملی فاصله دارد. سالهاست که برای غلبه بر این معضل تلاش شده است، اما مآهنوز با راه کار و استراتژی واحد و مورد قبول رد پهنه ملی فاصله داریم. انتخابات آزاد می تواند یکی از آن حلقه های مهم گم شده برای توافق درگستره ملی باشد. راه کاری برای تحول دمکراتیک، مسالمت آمیز و ملی، که همچنین بر معیار بین المللی استوار می باشد. تاکید کنم که بدون چنین توافق گسترده نه عبور از این نظام و نه گذر از جامعه استبدادی به جامعه دمکراتیک ممکن است.

در این شرایط آنهاییکه همکاری گسترده بین حلقه های مختلف فکری در راستای استقرار دموکراسی مبتنی بر منشور جهانی حقوق بشر را درست دانسته و در این راه مبارزه و تلاش می کنند، راه کار استراتژیک انتخابات آزاد، یکی از حلقه ای اتصالیه مهم در این مسیر می باشد. به عبارت دیگر اگر در کنار نزدیکی و حتی اتحاد نیروهای هم جنس، ائتلاف بزرگ سیاسی از همه حلقه های فکری را ضروری بدانیم، راه کار (استراتژی) انتخابات آزاد و منصفانه می تواند حلقه مرکزی توافق آن باشد.

خوشبختانه امروز شعار انتخابات آزاد و منصفانه با نظارت بین المللی، از سوی طیف های زیادی از جامعه سیاسی، چه در داخل و چه در خارج کشور مقبولیت کسب نموده است.

۳ — انتخابات آزاد راه کاری برای فردای بعد از جمهوری اسلامی

دوران گذر از استبداد به دموکراسی، پروسه ای سخت، پیچیده، نسبتاً طولانی، دارای افت و خیز و همراه با هزینه های جانی و مالی می باشد. این پروسه از دهها سال قبل در ایران شروع شده است. یعنی این پروسه قبل از حاکمیت کنونی شروع و تا مدتها بعد از آن هم ادامه خواهد داشت.

جمهوری اسلامی رفتنی است. دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. اما چگونه می توان بر چرخه معیوب کنار گذاشتن نظامی استبدادی و جایگزینی اش با نظام استبدادی دیگر غلبه کرد؟ چه مکانیزمی را می توان پیدا کرد که مردم سالاری و دموکراسی را جایگزین استبداد کنونی نماید؟ چگونه می توان امید داشت که اتحاد و توافقی برای عبور از حاکمیت کنونی، فردا جایش را به دشمنی و حذف یکدیگر نخواهد داد؟ خلاصه، نیروهای مختلف سیاسی تا آنجا که ممکن است، می باید بر مبنای منشور جهانی حقوق بشر و دموکراسی، برای دستیابی به توافق حداکثری تلاش کنند. طبیعی است که نمی توان بر روی تمامی موارد مورد اختلاف به توافق رسید.

چنین نیروی وسیع و گسترده ای، نمی تواند بر روی همه مسائل و چالش های پیش روی جامعه به توافق برسد. اختلاف نظر، بین نیروهای دموکرات سیاسی امر طبیعی است. اما هنر و مهارت جامعه سیاسی این است که چگونه با داشتن اختلاف نظر، بر سر اشتراکات همکاری کند. از این رو تلاش برای توافق بر روی تمامی مسائل پیش روی جامعه، کارساز نبوده و اختلاف برانگیز است. ولی نباید از این عدم توافق ترسید. و یا همکاری و اتحاد را موکول به این نمود که بر روی تمامی راه کارها و

جزئیات برنامه ای، هم‌نظری و توافق صورت گیرد. چنین رویدادی عملی نیست. ولی چه مکانیزم دمکراتیکی برای حل اختلاف بین طیف های مختلف سیاسی می توان یافت؟ بشر متری و پیشرفته به این سوالات پاسخ داده است.

اما جواب به این سوال که با اختلافات چه کنیم، سوالی که به همان اندازه پیدا کردن اشتراکات و توافق بر روی آنها دارای اهمیت می باشد. راه حل، دمکراتیک و تجربه شده، می تواند چنین باشد، توافق کنیم که تصمیم گیری نهائی بر روی مفادی که بر روی آنها توافق حاصل نشده است، توسط نمایندگان منتخب مردم با برگزاری انتخاباتی آزاد و دمکراتیک، در مجلس موسسان ملی اتخاذ شود. در چنین حالتی، حتی بر روی مواردی که اختلاف داریم، توافق حاصل شده است. توافقی با شرکت همه نیروهای دمکرات.

راه حل دمکراتیک صندوق رای است. قبول کنیم که داور و تصمیم گیرنده نهائی روی اختلافات، مجلس ملی ای است که نمایندگانش بصورت دمکراتیک و آزاد انتخاب می شوند.

یا با هم توافق می کنیم تا با انتخابات آزاد شرکت، برنامه های خود را به رای گذاشته، و به نتایج بیرون آمده از آن تن دهیم، یا با یکدیگر جنگیده تا سرانجام قویترین نیرو بقیه را سرکوب و استبدادی دیگر حاکم شود. و این یعنی توافق عمومی در وسیعترین شکل ممکن درگستره ملی، حتی برای راه کارهای متفاوت برنامه ای و حزبی.

۴ — ایجاد شکاف در نظام

گفتمان انتخابات آزادپتانسیل ایجاد هماهنگی و اتحاد عمل را در خود دارد. علاوه بر این، به جرات می توان اضافه نمود که گفتمان انتخابات آزاد شکاف درون حاکمیت را هم افزایش می دهد. آن بخشهایی از حاکمیت که از دایره قدرت نظام به بیرون پرتاب می شوند، بالقوه آمادگی پذیرش شعار انتخابات آزاد را دارا هستند. یعنی انتخابات آزاد از یکسو توان متحد کردن مخالفین نظام جمهوری اسلامی را داشته و از سوی دیگر شکافهای درون حاکمیت را افزایش می دهد.

ما هنوز با فروپاشی رژیم فاصله داریم. در این دوره آن بخشهایی از نظام که توسط حلقه اصلی و سختش حذف و به بیرون پرتاب می شوند، به گفتمان انتخابات آزاد می پیوندند. اگرچه هنوز برداشتشان از انتخابات آزاد، با اپوزیسیون که معیارهای بین المللی پذیرفته شده در ارتباط با انتخابات آزاد را مبنی قرار می دهد، فاصله دارد.

اما همین گام اولیه به اندازه خود مهم است. چرا که بخشی از حاکمیت به گفتمانی، هرچند در ابتدا ناقص روی می آورد که گفتمان اپوزیسیون است. یعنی حاکمیت بخشی از پایگاهش را از دست داده و همزمان بر پایگاه اپوزیسیون افزوده می شود. بعبارت دیگر گفتمان اپوزیسیون تبدیل به گفتمان سیاسی غالب در کشور می شود. اگر قبول کنیم که غلبه گفتمانی در سیاست گام اصلی و مهم برای تغییر و تحول می باشد، در آن صورت این رویداد به اندازه کافی برای هسته اصلی و سخت حاکمیت ترسناک خواهد بود.

اما چرا رژیم در مرحله فروپاشی نیست؟ درست است که توان مدیریتی رژیم بشدت تضعیف شده، ولی هنوز توان کنترل بحرانها و قدرت حکومت کردن را از دست نداده است. علاوه بر این آغاز فروپاشی زمانی است که از یک سو حکومت توان کنترل بحرانها را از دست داده و از سوی دیگر نیروی سیاسی جایگزین، مورد قبول جامعه شکل گرفته باشد. اما دوره بعد از فروپاشی، و خلع قدرت حاصل از آن، بدون دردسرهزینه نیست. نسبت به شدت وحدت، چگونگی عبور و سطح و عمق توافقات نیروهای شرکت کننده در امر فروپاشی، این مرحله می تواند همراه با زخمهای شدیدی بر شیرازه و ارکانهای جامعه و یا با حداقل هزینه طی شود. در نتیجه هر نیروی ملی و آزادیخواه باید تمام توانش را بسیج کرده تا این مرحله با کمترین هزینه به سرانجام برسد.

خطروقتی جدی گرفته می شود که توجه داشته باشیم، حاکمیت جمهوری اسلامی در طول حیاتش نشان داده که از هیچ جنایتی برای تداوم و بقایش کوتاهی نمی کند. و وقتی هم که به مرحله فروپاشی برسد امکان بکارگیری خشونت لخت و سهمگین تر در دوران انتظار نیست. علاوه بر این ناشی از خلا قدرت بعد از فروپاشی، خلایی که با فرو ریختن ارگانهای دولتی ایجاد می گردد، دست کمی از خطر خشونت بکاربرده شده توسط حاکمان مغلوب ندارد. با ایجاد چنین خلایی، هر گروه کوچک، اما متمرکز، سازماندهی شده و خشونت طلب می تواند دردسرافرین بوده و نیروهای سیاسی دمکرات متفرق را سرکوب و از شرکت در حیات سیاسی آینده حذف نماید.

بی توجهی و کم اهمیت دادن به خطرات ناشی از خلع قدرت دوران بعد از کناره‌گزاشتن رژیم، مقوله مهمی است که نباید جامعه سیاسی ایران بدان بی تفاوت باشد. معلوم نیست که اینبار حتما " با بیرون رفتن دیو، فرشته ای خواهد آمد ". به همین دلیل آن راه کارها و اهدافی باید در دردتور قرار گیرد، که علاوه بر خصلت و عملکرد هماهنگ کننده، اتحاد آفرین و صلب کننده، خصلت دمکراتیک، مترقی و ایجابی هم

داشته باشد. انتخابات آزاد و منصفانه، هردو خصلت و عملکرد را باهم داشته و یکی از محورهای مهم و سازمان دهنده چنین توافقی می باشد.

روشن است که راه کار انتخابات آزاد می تواند آن راه کاری باشد که ما دوره فروپاشی و بعد از آنرا با هزینه کمتری طی نمائیم. چرا که این حسن را هم دارد، تا بخشهایی از حاکمیت که "عاقلتر" بوده و نمی خواهند همه امتیازات بدست آورده را ازدست بدهند، از هسته سخت و خشن حاکمیت جدا نماید. جدا شدن بخشی از حاکمیت درچنین مرحله ای چند امتیاز مهم دارد. الف — هسته سخت حاکمیت را ضعیف کرده و از شدت خشونت آن می کاهد. ب — از متلاشی شده کامل نهادهای دولتی جلوگیری می کند. ج — خلا کامل قدرت را بعد از فروپاشی از بین می برد.

۰۴.۰۴.۱۳۹۳

* برگرفته از — اعلامیه اتحادیه بین المجالس در خصوص شرایط انتخابات آزاد و منصفانه سال ۱۹۹۴